



هرچه روزگاران بیشتر میگذرد، نوشتن در خصوص بسیاری از مسایل که روزی براحتی قلم بر آن مینهادیم سخت تر میشود. سد که بسیاری مطالب به تابوهایی نانوشته تبدیل شدند که کسی از آنها نمیگوید. دیکتاتوری پرولتاریا، لزوم قهر انقلابی، سالگ اکتبر و بسیاری از شخصیت های تاریخ کمونیسم سالهاست که به تابوهایی تبدیل شدند که ظاهرا هیچ ممانعتی در پرداختن وجود ندارد جز محافظه کاریهایی که در این ایام به شنیع ترین شکلش رسیده است.

دو ماه پیش سالروز انقلاب اکتبر بود. دیدید که بجز همین سایت ، تقریبا به سکوت برگزار شد. چند سالی است که سکوت ، چون دیگر خریدار ندارد. و آنانی که هر چیزی را با محاسبات کاسبکارانه و چرتکه های بی مقدار خود قیاس میکنند ، با بی شر پا بر خود و همه آنچه که روزی ادعا میکردند گذاشته تا خود را هم رنگ جماعت کنند. با نشریات سازمانی به اصطلاح چریک بیاندازید. کجا از ضرورت مبارزه مسلحانه میگویند؟ کجا به دفاع از آن برآمدند؟ چه چیزی بمناسبت سالگرد انقلاب کبیر اکتبر م کردند؟ هیچ ، چون خریدار ندارد ، کسب آنها امروز در اینجا معنی پیدا میکند که قیافه ژورنالیستهای مصلح را بخود گرفته. به س اقلیت و سربرداران نگاهی بیاندازید. ببینید برای انقلاب اکتبر چه منتشر کردند؟ هیچ !! که حتی جرات ندارند عقاید خود را فر بلایی بر سر نسل ما آوردند که جمهوری اسلامی به ضرب شکنجه اش به آن موفق نشده بود. چون رژیم هر قدر کشت و سو اعتقاد و امید را توانست در دل عاشقان بخشکاند که این کاسبکاران اینترنتی موفق به آن شدند. آنها تخم شک و یاس را بر ریختند، نسل ما را از درون به فساد و تخریب کشاندند و امروز در دکانهای اینترنتی که حتی ده نفر مشتری ندارد چپیده و گذش قرقه میکنند.

حالا در این اوضاع و زمانه چگونه میتوان از استالین نوشت؟ وقتی کسانی که تمام عمرشان مدافع استالین بودند و امروز خود علی چپ میزنند. چند نفر باور میکنند که در گذشته چریکها و سربرداران و اقلیت و بسیاری دیگر استالین را رفیق کبیر مینامید حتی بروی خودشان نمیآوردند؟ آدمها میتوانند نظرشان را تغییر دهند. آنها حق دارند که روزی به چیزی اعتقاد داشته باشند و مخالف آن. اما انسانهای باشرف باید تغییرات نظریشان را به شفافیت بیان کنند. آنها باید این چرخشها را توضیح داده و تحلیل برآستی از اینان چنین انتظاری میتوان داشت؟ از آنانی که ما را به به تباهی نابودی کشاندند تا جایی که امروز از نام حزب و فراری شدیم میتوان انتظار داشت که چرخشهای نظریشان را توضیح دهند؟ آیا از آن شخص میتوان انتظار داشت بگوید چگونه پولاد (استالین) به نام شناسنامه اش فریبز سنجرى تغییر پیدا کرد؟! مگر نه اینکه روزی افتخار داشت نام رهبر پرولتاریای >

خود نهاده بود؟ پس چطور شد؟

(از انصاف بدور است که تلاش هاي حزب کار ایران توفان را در زنده نگه داشتن یاد استالين نادیده گرفته شود. هرچند تحليل در مورد استالين در پاره اي موارد نادرست است اما در این شرایط فعلي که محافظه کاری و نان بنرخ روز خوري به دکترین گرو سياسي تبدیل شده باید در همین اندازه قدران توفان بود)

بگذریم..... برمیگردم به موضوع استالين.

نوشتن در مورد استالين کار ساده اي نیست چون او خود انسان ساده اي نبود. او مملو از تناقضاتی بود که نمیتوان در چند سد تحليلش نشست. بلکه براي شناخت دقيق او باید بسیار خواند. بسیار بسیار کتاب خواند. او مردی بود با اشتباهات فاحش و عظیم به کمونیسم در جهان. او توانست چهل سال پرچم سرخ را جهان به اهتزاز درآورد و از سویی دیگر بنا بر عدم تجربه تاری نشانختن درست تضادهای يك جامعه سوسیالیستی ، دست به سرکوبهایی زد که برخی از آنها درست بود و برخی اشتباه که هیچ سفسطه و فلسفه اي را توان لاپوشانی کردنش نیست.

فکر کنم بارها در این خصوص نوشته ام. راستش از بس که از روی دست خودم کپی کردم خسته شدم . بنابراین چند پاراگراف قدیمی را در پایین میگذارم و بعد مقداری در مورد زندگی شخصی استالين مینویسم که فکر میکنم برای ما ایرانیها جذاب تر

www.mano-paltalk.net/jeddi10/sar0310.htm



در مورد تاریخ تولد" یوسف ویسارینویچ جوگاشویلی" (استالين) اختلاف نظر وجود دارد ، برخی 18 و برخی 21 دسامبر 1878 تولد او میدانند. یوسف از يك خانواده فقیر گرجي بدنيا آمد. پدرش خیاط بود که هنگام بدنيا آمدن یوسف ، ورشکست و بیکار شد الكل روی آورد. مادرش هم در خانه های دیگران رختشویی میکرد. جوزف در شرایطی رشد کرد و بزرگ شد که فقر و گرسنگی و آخر زندگی او را میزد.

يك يهودي که از مشتریان مادرش کمک کرد که جوزف به مدرسه برود. او بنوعی هزینه های تحصیلش را متقبل شد و جوزف به دینی که کلیسا برپا میکرد رفت و به تحصیل مشغول شد. و در همان مدرسه بود که با دیدگاه های تازه اي آشنا شد. دیدگاه حرف از آزادی و مساوات و برابری میزدند. در آن دوره جنبش های استقلال طلبانه گرجي ها در خاک امپراتوری روسیه تنها مبار علیه نظام موجود بود که جوزف جذب آنان شد.

جوزف در مدرسه مذهبی درس میخواند، در گروه کر و آواز کلیسا شرکت داشت و در کنارش با مبارزین سوسیالیست گرجي بود و آرام آرام جذب نظرات آنها میشد تا اینکه اولین نام مستعار " کوبا" را برای خود برگزید که نام یکی از معروفترین مبارزان گ توسط پلیس به قتل رسید.

جوزف بواسطه لو رفتن ارتباطش به سوسياليستهاي گرجي در سال 1899 از مدرسه ديني رسما اخراج، وارد جريانات مبارز ق زندگي مخفي خود را شروع کرد. او ديگر آگاهانه به "مارکسيسم" گرويده بود و خودش را يك کمونيست ميدانست. قفقاز ت در روسيه بود که جريانات سوسيال دمکرات در آن بسيار فعال بودند که بهترين محل براي ادامه فعاليت جوزف بشمار ميرفت. ا بدست پليس دستگير و به سيبري تبعيد شد که هر بار موفق به فرار شد. در جريان يکي از همين فرار هاي موفقيت آميزش، به او لقب "پولاد" (استالين) را دادند که تا آخر عمرش به اين نام خوانده شد. استالين.

استالين که حالا يکي از نامهاي معروف داخل روسيه شده بود از سال 1902 مبارزات کارگري جاري به نظرات لنين گرويد و تا آخر عمر بر آن وفادار ماند. کت کرد" لنين انقلابي در زندگي در استالين بود. او پس از مطالعه دقيق کتاب ف مردی که در خارج از مرزهاي روسيه چنين چيزي را نوشته است بيش از هر در روسيه ساکن است با واقعيت هاي جنبش هاي کارگري آنجا آشناست. مکاتبات استالين و لنين با يکديگر شروع شد و استالين عملا به مهمترين تر بازوي عملي لنين در خاک روسيه تبديل شد. از آن پس بسياري از ياران لنين مختلف او را ترک کردند اما استالين هميشه در کنارش بود که سرانجام در زم اکتبر بزرگترين نقش را بازي کرد. امروزه بجات ميتوان گفت اگر استالين وجو انقلاب اکتبر به ثمر نميرسيد. بعبارتي لنين و استالين در کنار يکديگر معني ميکردند، بطوريکه حذف هر کدام از آنها به معني غيرقابل انجام بودن انقلاب



اولين باري که لنين و استالين همدیگر را ملاقات کردند در جريان گنگره پنجم حزب سوسيال دمکرات (1907) در لندن بود. اسد حالي در گوشه سالن به بحث ها گوش ميکرد که هيچ کسي او را به چهره نميشناخت. چهره هاي مطرح آن زمان تروتسکي زاسويچ، پلخانوف و بودند و در حالي بسياري نام " استالين" را شنیده که هرگز او را ندیده بودند. در همان کنگره، استالين لنين دعوت شد که گزارش درون کشور را براي حاضرین قرائت کند. او بر پشت تريبون خطابه رفت و گزارش داد. حاضرین با يك چرده اي روبرو شدند که به آرامي و با متانت به ارائه گزارش مشغول شد. تروتسکي از کسي پرسيد که " اين مرد کيست؟" جواب شنيد که او " جوزف استالين" است که بتازگي از روسيه آمده است. تروتسکي در آن زمان نميدانست آن مرد آرام که قرات گزارش به کنگره است روزي مهمترين نقش را در سرنوشت او بازي خواهد کرد.

انقلاب 1905 شکست خورد و مانند هر شکست ديگري، دوره خمودگي، بررسي اشتباهات و نگاه به گذشته در ميان سياسيون بهمراه آورد. اما در همان دوران لن استالين خواست که بجاي درگير شدن در اين بحث ها به رشد و قدرت گيري حز کشور کمک کند. استالين چند نفعي را در کنار خود جمع کرد که ضمن ترويج نظر به مبارزه مسلحانه و سرقت از اموال دولتي براي کمک به بنيه مالي حزب دست استالين و گروه ش در طی دو سال به ده ها بانک و اداره پست دولتي دستبرد ز قابل توجه اي براي حزب بود. مجموعه فعاليتهاي شجاعانه اش سبب شد به ت کميته مرکزي حزب که در داخل کشور ساکن است انتخاب شود. او در همين هن



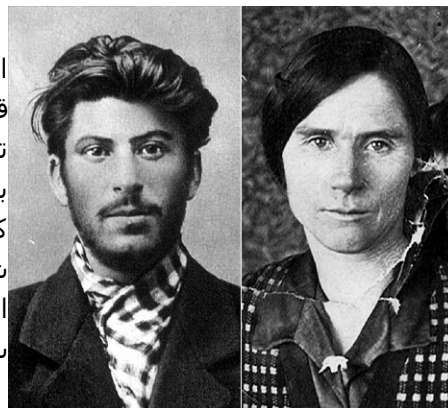
مهمترين اثر خود را به نام " مارکسيسم و مسئله ملی" به رشته تحرير درآورد. استالين در آن اثر به شکل باور نکردني ارتباط ميان مارکسيسم و مسئله ملي را شرح داد. آن کتاب چنان قدرت منطق و تحليلي داشت که تا همين امروز يکي از مهمترين خصوص مسئله ملي بشمار ميرود.

استالين براي اولين با نشان داد که جنبش ها ملي بروي خط باريکي از ناسيوناليسم افراطي و کمونيسم انقلابي حرکت مي تحليل کرد که در صورت شناخت ناکافي از خصلت هاي جنبش هاي ملي، مبارزات ملل تحت ستم اين قابليت را دارند که به فاشيستي و ضد خلقی تبديل شوند. به نظر من همان يك کتاب کافي بود که نام استالين را به عنوان يك تئوريسين بزرگ مار براي هميشه جاودانه کند.

سالهاي 1910 تا 12 ساله اي بود بعد ديگري از شخصيت سياسي استالين نمايان شده بود. او ديگر فقط يك چريك دلير نبود تئوريسيني قابل بود که تحليل هايش در صدر اخبار سياسي آن دوران قرار داشت. استالين در آن دوره روزنامه پراودا را در خاک

منتشر ميکورد و در هر شماره اش مقاله اي داشت که جز مهمترين مقالات آن دوران بشمار ميرود.

استالين در طول زندگيش دو باز ازدواج کرد. اولين ازدواجش در سال 1903 با دختری قفقاز بنام " کاترينا سوانيدزه" بود که عاشقانه او را دوست داشت. شايد بتوان گفت تنها زني بود که استالين در همه عمرش او را ميپرستيد. کاترينا چهار سال پس از بيماري حصبه درگذشت و پسری بنام " ياکوف" يادگار آن ازدواج بود. ياکوف بعدها ي کميسرهای ارتش سرخ شد و در جريان جنگ با آلمان اسير و در اردوگاه های المان شد. ارتش آلمان پيامي براي استالين فرستاد و خواهان مبادله ياکوف با يکي از ژنرال الماني شد. اما استالين در جواب گفت " يک سرباز به اندازه يک ژنرال نمي ارزد". سرانجام در يکي از تلاش های فرارش از اردوگاه به سيم برق گير کرده و جان باخند



در کنار واسيلي و استولانا



ازدواج دوم استالين با " نادرذا آليلوي" نويسنده و شاعر بود. نادرذا هم در سال 1932 در پي بيماري درگذشت و حاصل آن ازدواج يک پسر و يک دختر به نامهای واسيلي و استولانا بود. به تحصيل علوم نظامي پرداخت و يکي از خلبانهای نيروي هوايي شوروي شد. واسيلي ترين خلبانهای نيروي هوايي در دوران جنگ جهاني دوم بشمار ميرفت که همين سبب ن بالاترين مقام نيروي هوايي ارتقا پيدا کند. او که بشدت به مصرف الکل اعتياد پيدا کرده بود

در سال 1962 به علت مسموميت الکل درگذشت.

دختر استالين " استولانا" پنج سال پس از مرگ برادرش به آمريکا سفر کرد و در همانجا ماندگار و پناهنده شد.

استولانا

استالين علاقه عجيبي به ادبيات، شعر و سينما داشت. او منتقد چيره دست بود و در زمينه فيلم هم نه تنها عاشق فيلم ديدن بود که ميگويند در برخي فيلمه دستيار کارگردان مخفي هم عمل کرده بود. علاقه به ادبيات در استالين به سالهاش برمبگشت که چند دفتر شعر از آن دوران بيادگار گذاشته است. ادبيات خلقي سالهاي اول زمامداري استالين رشد و شکوفايي خيره کننده اي داشت. سينما شوروي شروع به رقابت با دنياي غرب کرده بود و کتابهاي چاپ آندوران شوروي ديگر ترجمه ميشد و الهام بخش بسياري از مبارزات خلق هاي جهان شده بود.



فشار بروي ساختمان نوپاي سوسياليسم در چنان حدي بود که شايد بتوان اشتباهات آندوره استالين را تا حدودي درک کرد. براي شکستن سوسياليسم در شوروي کمر همت بسته بودند. کشور از هر سو مورد هجوم نظامي سياسي قرار داشت. ست جهان بخود ميلرزيد و حاضر بود تمام داروندارش را براي شکست سوسياليسم هزينه کند. و در چنين دوره سختي که نمونه ت وجود نداشت قابل درک است که استالين اشتباهاتي را هم مرتکب شده باشد. هرچند برخي از اين اشتباهات نه بخاطر فاش وارده، بلکه عموماً از درک غلط خود او از ساختمان سوسياليسم نشات ميگرفت.

ماشين عظيم تبليغاتي سرمايه داري با صرف ميلياردها دلار ظرف پنجاه سال ، استالين را زير ضرب دروغ قرار داده بود. پنجاه سال بدون وقفه آنها را تکرار کردند چون ميدانستند براي اينکه اين دروغ ه



ذهن انسانهاي جهان کنند باید حداقل يك نسل را بدون وقفه زیر بمبار قرار دهند که موفق هم شدند. آنها قادر شدند تمامی خدمات درخشان به جهان کمونیسم را از ذهن ها بزدايند و از طرفی بیست ملیون کشته در جریان جنگ جهانی دوم را به پای استالین بنویسند و مدعی شوند آنها را استالین در سیري به قتل رسانده بود! آنها موفق شدند کاری کسی از خود سئوال نکند استالین چگونه توانست روسیه مخروبه کث یکی از بزرگترین قطبهاي صنعتي جهان تبدیل کند. چه کسی میداند ؟



کامپیوتر ساخت بشر در سال 1953 و در شوروي ساخته شده بود؟ چه کسی میداند استالین چگونه توانست مسکن و آموزش آنهمه انسان رایگان کند؟ چه کسی میداند که در سالهاي قحطی و وبا (1922 و 23) که کشاورزان شوروي برای زنده ماندن میخوردند صدها کولاک و زمیندار سابق مزارع را به آتش میکشیدند که آنها بدرستي و به حق توسط ارتش خلق تیرباران شدند جزو جنایتهای استالین معرفی میشوند؟ چگونه شوروی توانست در زمینه قدرت نظامي حرف اول را در جهان بزند؟ چگونه قاد کند که حتي يك بیسواد در خاک کشور وجود نداشته باشد و میانگین تحصیلات در شوروي مدارک دانشگاهي باشد؟ چگونه کاری کند که ورزشکاران شوروي نیامده همه مدالها را درو کنند؟ چگونه قادر شد خلق ها و ملیت های گوناگون را در کنار یکدیگر دهد؟..... ماشین تبلیغات غرب هیچوقت از اینها نخواهد گفت. آنها فقط دروغ منتشر خواهند کرد. آنها با يك نویسنده سرکو هزاران مصاحبه میکنند تا هیچ کس از خود سئوال نکند پس آنهمه شعر و نقاشي و رمان در شوروي چگونه خلق شده بود و چگونه میاندیشیدند؟

سرمایه داری در شکست دادن استالین بیش از هر چیزی از کمونیستها استفاده کرد. امروزه در میان کمونیستهای ایرانی بی خودشان مبلغ و مروج تبلیغات سرمایه داری بر علیه شوروي هستند. میبینید که از استالین شروع کردند و امروز لنین را هم خطاب میکنند و زمزمه های خیانتکار بودن مارکس هم بگوش میرسند.

استالین رفت، انقلاب شوروي و چین شکست خورد تا امروز با چشم خود ببیدون کمونیسم چه رنگي است. جهانی که بوي خون و نفرت از هرگوشه آن میلیونها انسان در پس جنگ ها و فقر و گرسنگي و فحشا از بین میروند و در هیچ کسی نیست که جنایتکاری را معرفی کند. و این دوره را مقایسه کنید انقلابها ، استالین، مائو و هزاران انقلابي کبیر در جهان.



استالین در پنجم ماه مارس 1953 درگذشت.
سريلند 21 دسامبر 2008